

فضل‌الله مهدی زاده محلاتی فرزند حاج

غلامحسین در ۱۸تیر سال ۱۳۰۹.ش در خانواده‌ای کشاورز و مذهبی در محلات به دنیا آمد. پدر و مادر با ایمان و بهیزگارش در حالی که از نعمت سسواد بی‌بهره بودند، هرگز چنین حدس نمی‌زدند که روزی فرزند آنها در سرنوشت ایران اسلامی و امت مسلمان نقش بزرگی ایفا کند، و در ساختن جامعه بزرگ اسلامی سهمیم باشد و تا آنجا پیش رود که اولین حج ابراهیمی و محمدی (ص) ایران اسلامی در سال ۵۸ با مسئولیت وی و همزم بزرگوارش؛ حجت‌الاسلام انواری برگزار شود و توفیق هدایت و نظارت مستقیم بر «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» نصیبش گردد. اما تاریخ نشان داد که «فضل خدا» و استعداد و سخت‌کوشی انسان می‌تواند چنین معجزه‌ای را بوجود آورد.فضل‌الله را در شش سالگی به مدرسه‌سای به نام «مدرسه میرزا» که از نوع مکتبخانه‌های قدیم بود، سپردند. مدیر مدرسه، مردی باسواد و متدین بود که



یادی از شهید محلاتی صدای انقلاب

در تربیت صحیح بچه‌ها می‌کوشید و آنها را به شیوه‌ای اسلامی پرورش می‌داد. وی تا کلاس ششم در همین مدرسه درس خواند، اما با همه عشق و علاقه‌ای که برای تحصیل در وجودش حس می‌کرد، اجازه نداشت برای ادامه تحصیل به مدارس دولتی برود. پدرش مایل بود که پیشه او در دنیاال کند و در کارها مددکارش باشد.

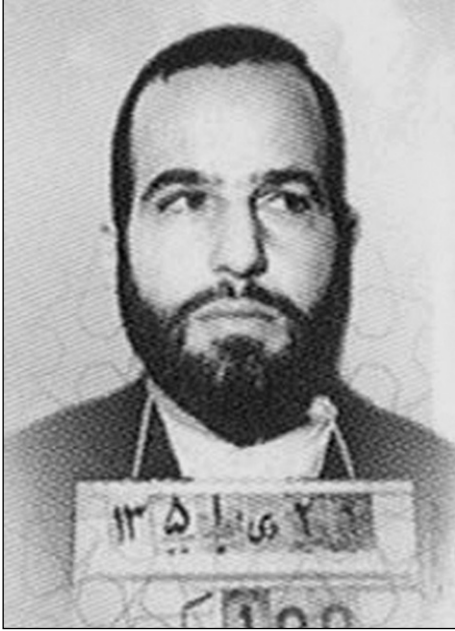
شهید محلاتی **چطور طلبه شد؟**
خودش در کتاب خاطراتش نوشته است:
در محلات که شهری مذهبی بود، تابستانها عده‌ای از مراجع تقلید می‌آمدند. مرحوم آیت‌الله سید محمد تقی خوانساری (متوفای ۵۱۳۷۱ه‍.ق) سال‌های بسینار، تابستانها تشریف می‌آوردند. مرحوم آیت‌الله صدر و حضرت امام(ره) چند سال تابستان تشریف می‌آوردند. طلبه‌های زیادی هر تابستان به محلات می‌آمدند. در این شرایط، ناگهان عشق و علاقه‌ای بر من مستولی شد که بروم طلبه شوم. پدرم مخالف بود و من در کتابهای دعا جست‌وجو می‌کردم که ببینم چه داعی موجب می‌شود که انسان حاجتش برآورده شود. یادم هستت که در همان سال عمل «آم داود» را به جا آوردم. سه روز روزه ماه رجب با همسان اعمال خاص را انجام دادم و حاجتم این بود که پدرم راضی شود تا من طلبه شوم. بالاخره روی همین عشق به طلبگی یکی دو سال در همانجا پیش اهل علم درس خواندم و در ضمن به پدر و مادرم کمک می‌کردم. در یکی از تابستانها که بر حسب معمول آیت‌الله سید محمد تقی خوانساری به محلات آمده بودند نزد ایشان رفتم و با گریه و زاری گفتم: می‌خواهم طلبه شوم، پدرم راضی نمی‌شود. آیت‌الله خوانساری، حاج محمدحسن عموی فضل‌الله را خواست و به وی گفت: شما، پدر ایشان را راضی کنید من نیز در قم سرپرستی او را به عهده می‌گیرم. بسا اصرار عمویش، پدر راضی می‌شود و او با دلی بر شور و علاقه‌ای سرشار در سال ۱۳۳۴ه‍.ش در سن ۱۵سالگی در حالی به شهر مقدس قم رهسپار می‌گردد که هنوز چند ماهی از ورود آیت‌الله بروجردی به قم نگذشته است. وی در یکی از حجره‌های مدرسه فیضیه سکونت می‌کند و با جدیت کامل به ادامه تحصیل مشغول می‌شود و از محضر اساتید و علمای بزرگوار کسب فیض می‌نماید. کتاب مینی‌را از آیت‌الله علی پناه‌اشتهزادی، مطول و لمعه را از آیت‌الله شهید حاج شیخ محمد صدوقی بزدی، اقتصاد اسلامی و منظومه را از آیت‌الله مرتضی مطهری، مکاسب را از حاج شیخ مرتضی حائری زدی، تفسیر و فلسفه را از آیت‌الله علامه سید محمد حسین طباطبایی و دروس خارج فقه و اصول را از آیت‌الله حاج حسین طباطبایی بروجردی و بیشتر از محضر آیت‌الله امام خمینی(ره)استفاده نمود. از اساتید دیگری چون حاج آقا باقر سلطانی، حاج شیخ عبدالجواد افغانی، و آیت‌الله حاج شیخ علی محمدی نیز بهره‌مند گردید و در سال ۱۳۳۹ به تهران عزیمت نمود، از محضر آیات عظام حاج سید احمد خوانساری، شیخ محمد تقی آملی، سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، آشتیانی، و آیت‌الله شهید مطهری بهره‌مند شدم. شهید محلاتی در طول ایام تحصیل و تهذیب نفس به مسائل اجتماعی و سیاسی اسلام نیز سخت علاقه داشت و خود را در قبال آن مسئول می‌دید. مبارزه با مفاسد اجتماعی و طاعتوف زمان را از وظایف خود شمرده، در راه احیای این فکر در مینای اسلام و همگام‌سازی آنها تلاش

طاعت فرسا و قابل تحسین داشت.

فضل‌الله پرچمدار دوران مبارزات

بزرگترین ویژگی این شهید بزرگوار، روحیه مبارزاتی وی بود. سراسر زندگیش پرچوش و خروش گذشت و این درسی بود که از اساتید حوزه‌های علمیه شیعه آموخته بود، چه اینکه حوزه‌های علمیه شیعی با سابقه درخشان تاریخی‌اش، پایگاه پیوند سه عنصر، علم، تقوی، جهاد و مبارزه بوده است.او از آغاز ورود به حوزه علمیه قم، یکی از شیفتگان مرحوم آیت‌الله سید محمد تقی خوانساری بود. مردی که آوازه مبارزه‌اش در جنگ عراق و انگلستان در منطقه خاورمیانه پیچیده، مقام معنوی او در نماز باران تجلی یافته بود. در نتیجه روح تقوا و مبارزه را در درجه اول از این اسوه تقوی و مبارزه فراگرفته، سپس، با رفت و آمد به خانه‌اش با حجت‌الاسلام شهید نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام آشنا شد و این روحیه در او تقویت شد.حجت‌الاسلام عبدخدائی در خاطراتش نوشته: وقتی به تهران آمدم،

است. منبری‌ها آمدند اینجا و منبر رفتند ولی چیزی نگفتند. بعد فرمودند: شما امروز برو منبر و شروع کن من هم می‌آیم. من منبر را به حول و قوه الهی آنجا شروع کردم و خیلی شدید، حملات رژیم به مدرسه فیضیه و تجاوراتشان را برشمردم.
خاطره همسر آیت‌الله از روزهای مبارزه
شهید محلاتی از آن روز تا پیروزی انقلاب اسلامی لحتله‌ای از پا ننشست و در ایسن راه، بارها به زندان افتاد، شکنجه‌ها دید، تبعیدها کشید، بارها به خانه‌شان ریختند. تفتیش و اذیت کردند. همسر شهید محلاتی در این باره می‌گوید: «از اول زندگی‌مان که من یاد دارم، حدود پانزده، شانزده بار ایشان زندان رفتند، از پنج روز شروع شده تا پانزده روز، دو ماه، چهار ماه… خاطرم هست مساواکی‌ها معمولا شبها می‌ریختند توی خانه ما، یک می‌روژ شد بیایند، ساعت ده یا ده و نیم می‌آمدند. موقعی که می‌آمدند، مدام دستت می‌گذاشتند روی زنگ تا در باز شود همین که زنگ پشت هم می‌زدند،



تالش «شهیدمحلاتی» و یاران دیگر، تشکیلات گسترده و معظم تری پیدا کرد. جریانها یکی پس از دیگری با هدایت‌های پیامبرگونه رهبر انقلاب، امام خمینی(ره)به وقوع می‌پیوست و انقلاب اسلامی به پیروزیش نزدیک‌تر می‌شد. وقایع سرنوشت‌ساز و خونبار ۱۷شهریور بعد از راهپیمایی عید فطر ۵۷حوادث۱۳آبان و حمله وحشیانه نیروهای امنیتی و انتظامی به دانشگاهیان و مردم، راهپیمای‌های روزانه در تمام شهرها و تکبیرهای شبانه در پشت‌بامها، گسترش انقلاب اسلامی در اقصی نقاط ایران حتی در روستاهای دورست، اعلام انزجار و فاصله گرفتن همه مردم از رژیم و بالاخره فرار شاه در ۲۶ماه ۵۷ و اعلام بازگشت امام به وطن و تحصن روحانیون در دانشگاه و باز شدن فرودگاه، تشکیل ستاد استقبال از امام و فعالیت‌های بی‌وقفه شهید محلاتی در اکثر این جریانها، گوشه‌ای از تلاشهای خالصانه این مرد بزرگ می‌باشد. دوازدهم بهمن ۵۷امام وارد ایران شد، ۲۲بهمن که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، باز هم شهید محلاتی در تمام مشکلات و سختی‌ها چون بازویی توانا برای امام، در خدمت انقلاب و اسلام و مردم بود. لحتله‌ای که شاید برای اکثر مردم ایران فراموش نشدنی است و شیرینی آن همه تلخ‌ها و مصیبت‌ها را به فراموشی سپرد، زمانی است که ایستگاه رادیو، توسط مردم بزرگ به تصرف درآمد و صدای انقلاب از

به نمایندگی ایشان به سپاه آمد. چون به کارهای دیگر نمی‌رسیدم، از همگی به جز نمایندگی در سپاه و نمایندگی مردم محلات در مجلس استعفا دادم.»
ویژگی‌های اخلاقی به روایت برادر
همان‌گونه که در شرح حال مبارزاتی وی گذشت، او تنها اهل سخن و سخنوری نبود، بلکه اهل عمل بود. گویا این کلام خداوند متعال را همیشه در خاطر داشت که‌های کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا آنچه را عمل نمی‌کنید به زبان می‌گویید، اینکه سخنی بگویید و در عمل خلاف آن را عمل کنید، خدا را به خشم و غضب درمی‌آورد. بدین سبب او سعی می‌کرد اول عمل کند بعد سخن بگوید و با این باور بود که در همه صحنه‌های سخت مبارزات در زمان طاعت و هنگام پیروزی و بعد از آن حاضر بود.با این حال، آن گونه نبود که زندگی مبارزاتیش او را از عبادات و شب زنده‌داری و ارتباط با معبود و راز و نیاز با او باز دارد، بلکه می‌توان گفت، استقامت و پایداریش در راه انقلاب و تحمل سختی‌ها و مشکلات نیز در سایه همان راز و نیازها و شب زنده‌داری‌ها بود. برادرش این طور تعریف می‌کند: « در سفرهایه‌ای که با هم می‌رفتیم، حالات عجیبی در ایشان دیده بودم، گاهی در نماز شب چنان گریه می‌کرد که نمی‌شد جلویش را بگیرى، وقتی در قم بودیم، از برنامه‌های طلبه‌ها یکی حضور در نماز جماعت بود، شهید محلاتی از طلبه‌هایی بود که نماز جماعتش ترک نمی‌شد.»

خوش‌رفتاری از زبان خانواده‌اش
همسر شهید می‌گوید:متواضع بود و خوش برخورد، گاهی اوقات می‌گفتم فلان شخص منافی است، می‌گفت: پس من باید احترام بیشتری به او بگذارم تا جذب اسلام شود. حاج احمد فرزند شهید می‌گوید: با اتوبوس می‌رفتم، مشهد، راننده نوار موسیقی گذاشته بود. پدرم از جایش بلند شد، رفت پیش راننده، خیلی آرام و محترمانه خواست که خاموش کند، راننده توجیحی نکرد، بی‌ادبی هم کرد. هنگام ظهر، اتوبوس برای ناهار در جایی نگه داشت، همراهمان ناهار داشتیم. پدرم رفت و با اصرار راننده را آورد و با هم غذا خوردیم، ادب و متانت پدرم، احترامی که به راننده گذاشته بود، چنان او را تحت تأثیر قرار داد که از بابت کارش پشت سر هم عذرخواهی می‌کرد. بعدها هم ارتباطش با پدرم برقرار ماند، و پدر کمکهای زیادی به او کرد. مرحوم مهدوی‌کنی در کتاب خودشان برای الگوبرداری جامعه روایتی اخلاقی از شهید محلاتی دارند: «شهید محلاتی هیچ وقت قهر نمی‌کرد، چون احساس وظیفه می‌کرد. و می‌دانست که باید کار کند، بعد از انقلاب حوادثی زیادی اتفاق افتاد و در این حوادث، به شهید محلاتی هم بی‌مهری زیادی شد. اگر او آدمی معمولی بود، خیلی زود کنار می‌نشست و به اصطلاح قهر می‌کرد.»

ساده‌زیستی در قاب گفت و گو

حجت‌الاسلام رازینی در گفت وگویی که با ما داشت درباره یکی از ویژگی‌های بارز اخلاقی شهید محلاتی گفت: ساده زندگی می‌کرد، در وضع زندگی‌اش تغییری ندیدیم، قبل از انقلاب یک خانه از خودش داشت که این اواخر بعد از شهادتش، تعمیر شد، منزلشان تا آخر همان بود. وسیله نقلیه‌شان همان بود که از طرف سپاه یا پناهگاه‌های دیگر در اختیارشان می‌گذاشتند. سرمایه یا اندوخته شخصی در جایی نداشت.

شهادی شهادت

شهید محلاتی عاشق شهادت بود، او بارها می‌گفت: «کمیته استقبال امام را من و آقای دکتر مفتح و آقای مطهری تشکیل دادیم، آن دو شهید شدند من لیاقت شهادت نداشتم.» وقتی به منزل شهید محلاتی رفته بودیم، همسر او در گفت وگو با ما درباره شهادت شهید محلاتی گفت: بعد از شهادت دکتر بهشتی و باهنر، نیز زیاد می‌گفت: من سعادت شهادت ندارم، در مواقعی که خانه بود، همیشه راه می‌رفت و می‌گفت: خانم شما مرا حل کنید از سبب تقصیرات من بگذرید و دعا کنید من به شهادت برس. آشنایی شهید محلاتی با وزمندان و جانبازان و شهیدان، این شعله را هر روز در نهاد او فروخته‌تر می‌ساخت. او گاهی پیکرهای پک و در خون نپیده وزمندگان اسلام را مشاهده می‌کرد که این چنین برای دفاع از دین و مبارزه با استکبار، از زندان تن‌ها شده، به سوی حضرت حق می‌شایند، در حالی که او راهنمای بعضی از آنها بوده، چگونه در شهادت نیز الگوی آنها نباشد. عصر روز سه‌شنبه یک هفته قبل از شهادت در مراسم تشییع جنازه یک گروهی از شهیدان شهر خون و قیام «قم» در صحن مطهر حضرت معصومه (س)با شور و التهاب چنین می‌گفت: من رشک می‌برم به این شهدا که چه آرام و برلمطراق بسان مرغان بهشتی بال و پر گشودند و به سوی معبود محبوب در پروازند.

شهید فضل‌الله محلاتی روز پنج شنبه ۱۳۶۴/۱۲/۱ قبل از حرکت توسط آقای کریمی به فرودگاه تلفن کردند، هواپیما را نگاهدارید، من حتما می‌آیم حتی به ایشان می‌گویند ظاهراً یک هواپیما دیگر یک ساعت بعد پرواز می‌کند، شما با آن بروید، ایشان می‌گوید: من با همین هواپیما می‌آیم. آری شهید محلاتی با این هواپیما پرواز کرد، به بسوی کوی دوست و ملکوت اعلی و پرواز به سوی آسمان قدس؛ محلاتی به دیدار خدا رفت. در این پرواز هست تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی به نامهای شهید ابوالقاسم رزاقی، شهید مهدی یعقوبی، شهید سیدابوالقاسم موسوی دامغانی، شهید غلامرضا سلطانی، شهید سید نورالدین رحیمی، شهید سید حسن شاهچراغی، شهید علی معرفی‌زاده، شهید محمد کلاته‌ای و چند تن از قضات دادگستری وجود داشتند. در حالی که عازم اهواز بودند در نزدیکی شهر اهواز از سوی دو فروند از جنگنده‌های متجاوز یعنی هدف حمله قرار گرفتند و در منطقه ویسی در ۳۵کیلومتری شمال اهواز با سقوط هواپیمایشان به شهادت رسیدند. از آنجا که این گروه عازم جبهه‌های نبرد حق علیه باطل بودند و در جمع آنان تعداد زیادی از علما و روحانیون مبارز به درجه رفیع شهادت نائل آمدند، این روز به «روز روحانیت و دفاع مقدس» نامگذاری شد تا بدین وسیله همه ساله از مجاهدات خستگی ناپذیر این پاسداران راستین اسلام و انقلاب قدردانی شود.

وصیت‌نامه

شهید محلاتی، مرگ و جهان دیگر را همیشه در نظر داشت. چندین وصیت‌نامه نوشت. آخرین وصیت نام‌اش را در مرداد ماه ۶۴شش‌ماه قبل از شهادتش به رشته تحریر درآورده است و در آن خطاب به فرزندانش نوشته است: « سه چیز را اگر نداشته باشید، من از شما نمی‌گردم، و از شما راضی نخواهم بود، الله، قرآن و امام».

صفحه ۸
یکشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۹۶
اول جمادی‌الثانی ۱۴۳۹ - شماره ۲۱۸۴۷

گفت‌وگو با محسن اسلام‌زاده به بهانه مستند «آقای دادستان»

پیچیدگی‌های روایت زندگی شهید لاجوردی در یک فیلم

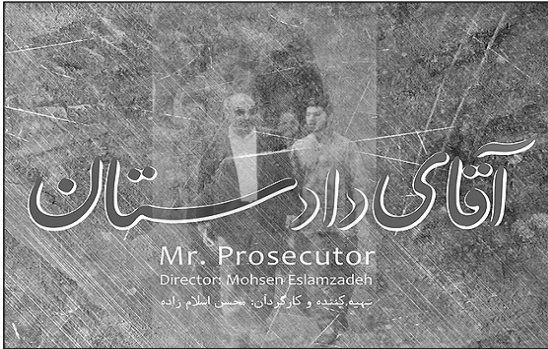
محمد علی میرزایی

محسن اسلام‌زاده یکی از مستندسازانی است که امسال به سراغ ساخت مستندی درباره یکی از شهدای ترور رفته است. مستندی که باید حداقل ۱۰ سال زودتر ساخته می‌شد تا حق مطلب درباره شهید سید اسدالله

لاجوردی، مشهور به «شیرخدا» در دهه ۶۰ادا شود. شاید یکی از موضوعات که داغ مردم انقلابی را درباره این شهید بزرگ تازه می‌کند، بمب‌باران بی‌وقفه رسانه‌های معاند و منافی علیه این خادم بی‌دعای انقلاب است، به همین بهانه با او گفت‌وگویی را انجام دادیم که از نظر تان می‌گذرد.

✽ چطور شد که به این موضوع سوق پیدا کردید و در یک جای گفته بودید که به خاطر این مستند فشار زیادی به شما تحمیل شد دلیل آن چی بود؟

با پیشنهاد آقای سلیم غفوری مدیر شبکه مستند سیما قرار بر این شد که یک مستندی درباره این شخصیت و آن مقطع دهه ۶۰ کار کنیم که ایشان تأکید کردند که بایستی به تمامی نقاط حساس موضوع توجه داشت و بنده هم درخواست ایشان را قبول کردم که در نتیجه مهر سال گذشته مستند «آقای دادستان» کلید خورد. کار کردن درخصوص این شخصیت و آن دوران تا اندازه‌ای سخت است و قاعدتا فشار زیادی می‌آورد. ضمن اینکه مستند ساز باید به عنوان یک محقق آثارهای را خود را پیدا کند و در اینجا هم باید درباره وقایع دهه ۶۰ اطلاعات مناسبی را کسب کند و نیازمند یک تحقیق کامل هم هست. سعی کردیم در مستند «آقای دادستان» وقایع انقلاب را مرور کنیم. در دهه ۶۰ اتفاقاتی رخ داده است که باید آنها را به اذهان و افکار عام و خاص نشان داد و به نظر من بایستی اتمسفر آن زمان را برای نسل جوان بیان کرد.



✽ پیش‌تر به چه نقاطی از زندگی شهید لاجوردی پرداخته‌اید؟

شهید لاجوردی زندگی پرفراز و نشیبی داشتند و نیاز بود تا زندگی و شخصیت این شهید را واکاوی کرد. ولی ما برشی از زندگی این شهید را انتخاب کردیم زیرا مهم‌ترین مسئله در دهه ۶۰ شکل گرفته است و ما از این منظر وارد شخصیت شهید لاجوردی شدیم و تمرکز ما بیشتر بر این ماجرا بود البته خیلی دنبال این فرصت بودیم که با مخالفین شهید لاجوردی در مصاحبه‌ای انجام دهیم که متأسفانه در این امر ناکام بودیم اما با اعضای سابق سازمان مناقبین گفت‌وگوی خوبی انجام دادیم که در اثر می‌توان آن را مشاهده کرد.

✽ شما آثاری را در کارنامه کاری خود دارید – «تنها میان طالبان» به «آقای دادستان»، «قصر قنده» و… – که موضوعات مختلفی را شامل می‌شود. موضوعات آثار مستند خود را چگونه انتخاب می‌کنید؟

اولویت کاری من سه چیز تعریف شده است که یکی بحث جهان اسلام است که بیش از ۱۰ سال است که در این رابطه با موضوعات مختلف کار می‌کنم. مسئله اقتصاد هم دیگر اولویت کاری بنده است و در آخر تاریخ انقلاب است که سعی بر آن دارم با توجه به فرصتی که وجود دارد پروژه‌هایی متناسب با این سه دغدغه کار کنیم که باید درباره آنها آثار متعددی تولید شود.

✽ پروازتن به تاریخ انقلاب در عرصه مستند را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در حال حاضر اتفاقات خوبی رخ داده است، به نظر من فضای آزاد و خوبی شکل گرفته و در روایت اتفاقات دهه ۶۰ آثار خوبی با نگاه‌های متفاوتی ساخته شده است. به طوری که میان آثار ملی و انقلابی فیلم‌های شبه روشنفکری و اجتماعی رقابتی جدی و بسیار تنگاتنگ ایجاد شده است. این نشان دهنده موفقیت آثار ارزشی است. نکته‌ای که باید حتماً به آن توجه شود این است که کسانی که آثار خود را در قالب ارگان‌های ارزشی در معرض عموم قرار می‌دهند نباید ژست روشنفکری و دگراندیشی به خود بگیرند.

✽ و به عنوان سؤال آخر کار جدیدی در دست دارید؟
بله، یک طرح درباره حادثه منا، تحت عنوان «روای مرجان» که کارگردانی مشترک من و آقای حمید میخایی در دست داریم که نزدیک به شش سفر به بندر ترکمن بابت این مستند انجام دادیم که برتره یکی از شهدای منا را روایت می‌کند که در حال حاضر آخرین مراحل تدوین خود را سپری می‌کند.

یک شهید، یک خاطره

نشانی از موی سپید

مریم عرفانیان

آخرین مأموریت پدر بود. با هم روی یکی از ارتفاعات رفتیم. پدر چپ‌فش را پهن کرد و روی آن دراز کشید؛ من هم کنارش نشستم. گفت:

« مرتضی، می‌بینی موی سیر و صورتم چقدر سفید شده؟ فکر کنم حالا وفتش رسیده.»

من از خوابی که او در مورد شهادتش دیده بودند اطلاعی نداشتم، برای همین بلافاصله گفتم:

« – شکالی نداره پدر جان؛ مشهد که رسیدیم موهای سر و صورتان رو رنگ کنیید تا دوباره مشکلی بشه.»

روزها بعد وقتی از خواب پدر آگاه شدم، دانستم که نشان موی

سپیدی که روی آن تأکید داشت یعنی چه؟ آخر پدر خواب دیده بود تا موهای سر و صورتش سفید نشود، شهید نخواهد شد.

✽ خاطره‌ای از شهید محمد حسن نظر نژاد

✽ راوی: محمد حسن نظر نژاد، پسر شهید